

ستاره بلعیده شده

قسمت: ۰۷

مترجم: Deix

ویراستار: فرناز

ارائه‌ای از گروه ناولیست.

کانال تلگرامی ما:

@NovelEast



NOVELEAST
ORDER OF REBEL RAVENS

دینگ دینگ دینگ

صدای زنگ تو کل مدرسه ی ژ ی ان پیچید و طولی نکشید که دانش آموزه گله ای بیرون اومدن.

«سال ۲۰۵۶ ، امتحانات دبیرستانی ژ ی آن رسما به پایان رسید.»

حالا تمام کاری که دانش اموزا باید میکردن انتظار برای اومدن نتایج بود که تا یه هفته ی دیگه به پایان میرسید.

هایو بای، یه مرد مسن کچل که خیلی شیک به نظر میرسید به پسرش لبخند زد و براش دست تکون داد.

«بابا.»

ژانگ هایو بای با لبخند به سمت پسرش دوید.

«امتحان چطور بود؟» مرد مسن لبخند زد.

ژانگ هایو بای سرشو تکون داد. «نتونستم تمام تواناییمو نشون بدم چون سوالات خیلی سخت بودن، تستی ها، جای خالیا و محاسباتیا همشون پر از سوالای سخت بودن، از بین ۵ تا محاسباتی فقط دو تا شو تونستم حل کنم و برای اون سه تای دیگه فقط یه بخشایی از راه حلو تونستم بنویسم، طبق قوانین میتونم یه بخشی از امتیازشونو بگیرم»

هایو بای اخم کرد. «که اینطور پس انگار نمره ی ریاضیت یه مقدار کم میشه.»

ژانگ هایو بای با خنده جواب داد: «مشکلی نیست، برای همه سخت بود. مطمئنم

مثل اب خوردن میتونم وارد اکادمی نظامی بشم.»

«اوه راستی وقتی منتظرت بودیم یه اتفاقی افتاد، اون همکلاسی معروفت، لو فنگ، سر جلسه غش کرد.»

چشمای ژانگ هایو بای گشاد شد. «غش کرد؟ لو فنگو میگی؟ مطمئنی؟!»

ژانگ زی لونگ -مادر ژانگ هایوبای- با سر تایید کرد. «اره با امبولانس بردنش و همه دیدن، نگاه کن همه دارن راجبش حرف میزن.»

ژانگ هایو بای دور و بر رو نگاه کرد و با دقت گوش داد، راست بود یه عالمه آدم داشتن راجب دانش اموزی که سر جلسه غش کرده حرف میزدن و به وضوح چند بار هم اسم لو فنگو شنید.

ژانگ هایو بای با خوشحالی گفت: «بابا این پسره تو مدرسه برام مشکل درست میکرد. اون تقریبا تو همه ی درس ها و مهارت هاش از من بهتر بود ولی به نظر میرسه اتفاقی بد حتی واسه جناب نابغه هم میوفته!»

ژانگ هایو بای بخاطر کینه ای که از لوفنگ داشت از این اتفاق خیلی خوشحال بود. در واقع لوفنگ هیچوقت کاری به کار ژانگ هایو بای نداشت و این ژانگ هایو بای بود که بخاطر نمره ها و مهارت های لوفنگ با اون مثل رقیبش رفتار میکرد.

ژانگ زی لونگ با تمسخر خندید. «هاها! این پسره دنیای واقعی رو اصلا نمیشناسه و بخاطر یکم استرس اینطوری هول کرد و از حال رفت... ولش کن بیا بریم داییت میدونست امروز امتحانات تموم میشه و برات یه مهمونی مفصل ترتیب داده.»

چشمای ژانگ هایو بای برق زدن. «دایی؟؟»

خانواده ی ژانگ تمام ثروتی که داشتن و احترامی که بهشون گذاشته میشد رو مدیون همین دایی جان بودن. چون که اون یه مبارز بود.

«امکان نداره.. اصن راه نداره!»

وی ون که تازه از سالن اومده بود بیرون داشت داد میزد. «چطور ممکنه لوفنگ سر جلسه غش کنه، اونم بخاطر استرس؟! با من شوخی نکنین! ثبات روانی لو فنگ حتی توسط معلمای دوجوی مرزها بارها تحسین شده.»

وی ون و لوفنگ با اینکه با هم رابطه ی خونی نداشتن اما مثل برادر بودن.

بابای وی ون توضیح داد: «ون... هممون این اتفاقو با چشمای خودمون دیدیم، پدر لو فنگ و برادر معلولش وحشت زده شدن و همراه امبولانس به بیمارستان رفتن.»

«بیمارستان؟ باید برده باشنش نزدیک ترین بیمارستان. من میرم بینم حالش چطوره. بعدا نهار میخورم.» وسایلشو داد به پدر مادرش و با سرعت باد دوید سمت بیمارستان.

بیمارستان ناحیه ی ژی ان

لوفنگ در حالی که به همراه پدر و برادرش از بیمارستان خارج میشد، به زور لبخند میزد و پدر و برادرش نگران بودن که لوفنگ نتونه با این موضوع کنار بیاد.

«بابا من حاله خوبه، بیا بریم خونه و نهار بخوریم.»

لو فنگ اروم به نظر میرسید ولی در واقع دلش میخواست بشینه زار بزنه. با این حال میدونست که تنها کاری که میتونه بکنه پذیرفتنش و گذشته قابل تغییر نیست.

«فنگ فنگ...»

لو فنگ به سمت منبع صدا برگشت و سایه ی کوچیکی رو دید که از دور نزدیک میشد... وی ون لوفنگ با دیدن وی ون هیجان زده شد و انقدر تند به سمتش دوید که لباساش خیس عرق شد.

«ون سه تا سوال اخر محاسباتی چطور بود؟»

لو فنگ حتی وقت نکرده بود سه تا سوال اخرو نگاه بندازه. پس امیدوار بود اونقد سخت بوده باشن که بقیه هم نتونسته باشن حلشون کنن، اینطوری هنوز امیدی برای قبولیش وجود داشت.

وی ون جواب داد: «خیلی سخت بودن، کلا امتحان سختی بود و بین محاسباتیا سومی از بقیه یکم اسون تر بود ولی اون چهارتای دیگه همشون کون پاره کن بودن.»

لو فنگ نفسشو داد بیرون.

«هووف.»

اون هنوز کمی امید داشت.

۱۶ خرداد / ساعت ۷ شب / خانه ی لو فنگ

قرار بود ساعت هشت ۱۶ خرداد نتایج ازمون و همینطور نمره ی مرزی روی سایت قرار بگیره.

(دانش آموز برای اینکه بتونه وارد اکادمی رتبه ۲ بشه حداقل نمره ای که لازم داره نمره ی مرزیه)

لو فنگ به تنهایی در اتاقی که متعلق به خودش و برادرش بود نشسته بود و با بی قراری پشت هم سایت رو رفرش میکرد، درسته که گفته بودن نتایج ساعت ۸ روی سایت قرار میگیره اما معمولا یکم زودتر روی سایت قرار داده میشد.

لو فنگ با خودش فکر کرد. «فکر نکنم بتونم وارد اکادمی نظامی رتبه ۱ جیانگ نان بشم ولی خب من سوالای تستی و جای خالی رو تموم کرده بودم و همینطور به

دوتا سوال اول محاسباتی رسیده بودم. هر چند دومی رو تموم نکردم ولی یه بخشایی از راه حلشو نوشتم که قاعدتا بهم امتیاز اضافه میکنه پس اگه خوش شانس باشم حدودا ۱۲۰ امتیاز از امتحان ریاضی میگیرم، علوم و علوم انسانیو هم که بد ندادم. پس با یه کوچولو شانس میتونم نمره ی مرزی رو بگیرم و وارد اکادمی رتبه دوم بشم.»

بین دو تا اکادمی (اکادمی رتبه ۱ و رتبه ۲) قطعا اولی بهتر بود ولی خب امتیاز خیلی بالایی هم لازم داشت پس لو فنگ همین الانم قیدشو زده بود ولی هنوز یکم امید واسه اکادمی رتبه ۲ داشت.

«هووم؟؟»

لو فنگ از جا پرید، نتایجو روی سایت قرار داده بودن. «خدایا خواهش میکنم کمکم کن نمره ی مرزی رو بگیرم. اگه بتونم بگیرمش میتونم برم اکادمی نظامی.»
لو فنگ مضطرب بود یه نفس عمیق کشید و اسم و مشخصاتشو تایپ کرد.

لپ تاپ یه صفحه ی جدیدو نشون داد.

نام و نام خانوادگی دانش آموز: لو فنگ

جنسیت: مرد

آی دی: ۴۶۲۶۱۲۳۲۰۳۰۸۰۶۰۸۳۲۱۱

کد ازمون: ۵۸۷۸۶۴۳۵۶۷۸۹۰۷۶۶

امتیاز علوم انسانی: ۲۱۶

امتیاز علوم: ۲۲۳

امتیاز ریاضی: ۱۱۸

مجموع امتیازها: ۵۵۷

نمره ی مرزی: ۵۶۱

-پایان فصل هفتم.

@NovelEast